
کلیدواژه‌های این متن:

یهوه، الوهیم، نور و ظلمت، تورات،

نور و ظلمت، فصل سوم: روایتی از تورات

تاریکی و ندانم‌کاری تا حدودی معنایی مشترک دارند. به روایت کتاب پیدایش، نقطه‌ی آغاز در آفرینش آسمان‌ها و زمین با تاریکی آغاز شده بود. انگار روند آفرینش گیهان از راه آزمون و خطا صورت پذیرفته است. این گمانه بعدها تغییر کرد و چنان دانسته شد که خداوند از ازل دارای حکمت و نور بوده است.

تمهید:

مجموعه‌ی عهد عتیق عبارت است از «تورات» و افزوده‌هایی که به مرور زمان توسط انبیاء و کاتبان بنی‌اسرائیل پدید آمده است. پنج کتاب نخستین که به «تورات» مشهور است به نام‌های پیدایش، خروج، اعداد، لاویان و تثنیه شناخته شده‌اند.

این پنج کتاب را منسوب به خود موسی می‌دانند.^۱ بقیه‌ی کتاب‌های عهد عتیق به ترتیب اهمیت عبارتند از نویسیم (کتب‌انبیاء بنی‌سراییل) و کتوبیم (نوشته‌های مقدس) که به مرور زمان توسط انبیاء و کاتبان بنی‌اسرائیل پدید آمده؛ و نوشته‌اند که در قرن سوم قبل از میلاد به‌عنوان مجموعه‌ای اصلاح شده و مورد قبول، توسط علمای یهود، مهر خاتمیت بر آن زده شد.^۲

پس از مجموعه‌ی عهد عتیق که تورات مکتوب نام گرفته بود، تورات شفاهی (تلمود) شکل گرفت که عبارت بود از تفسیرها و تحلیل‌های مفصل علمای یهود در حل و فصل مسائل روز با استناد به آیات عهد عتیق؛ همچنین بسیاری از مباحثاتی که علمای یهود طی بیش از چهار قرن در حوزه‌های علمیه‌ی بابل و فلسطین داشتند در این مجموعه انعکاس یافته است.^۳

نقل است که تا کنون درباره‌ی تاریخ نگارش و تدوین تورات، بیش از ده‌ها هزار کتاب و مقاله منتشر شده است و ظاهراً باز هم ابهامات و تردیدها و تشکیک‌های بسیار دراصالت متن تورات (اسفار پنجگانه) وجود دارد که شرح آن نه در حوصله‌ی این مجال است و نه در صلاحیت راقم این سطور. با همه‌ی این احوالات، اکنون با متنی مواجه هستیم که نسبت به برخی از متون دینی دیگر،

از انسجام بیشتری برخوردار است. این انسجام البته در ارتباط با واقعیت زندگی در همین جهان است و ربط چندانی به آخرت و عالم پس از مرگ ندارد.^۴ شاید همین، یکی از عوامل پایداری بنی اسرائیل در طول تاریخ بوده است.^۵ در این مجال اندک، با گذری شتابزده به همین متن موجود، نور و ظلمت را پی گیری کرده‌ام.

نور و ظلمت در داستان آفرینش

معمولا اغلب واژه‌ها دارای یک معنای پایه هستند و چندین معنای نسبی. یک لفظ در جمله‌های گوناگون، ممکن است معناهای نسبی تازه‌ای پیدا کند اما معنای پایه به هر حال باقی خواهد بود. بنا بر این گاهی ما با شبکه‌ی گسترده‌ای از معناهای نسبی برای یک لفظ مواجه هستیم. در مجموعه‌ی عهد عتیق هم، روشنایی و به ویژه تاریکی با چند معنای نسبی متفاوت به کار رفته است.

در اولین آیات کتاب پیدایش آمده است که:

در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید، زمین تهی بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت.

خدا گفت روشنایی بشود، و روشنای شد، و خدا روشنایی را دید که نیکوست، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا کرد

به گمان من در اولین آیه سه نکته ی بسیار مهم دیده می شود که عبارتند از: ۱- ابتدا / ۲- الوهیم / ۳- تاریکی ./ در آیه دوم نیز، روشنایی، دیدن و تمیز نهادن آمده است.

توجه به این نکته ضروری است که در ترجمه‌ی تورات به پارسی، کلمه‌ی "خدا" معادل لفظ "الوهیم" است و کلمه‌ی "خداوند" معادل با "یهوه" تفاوت معنای این دو لفظ در ادامه مشخص خواهد شد. فعلا در اولین آیات پیدایش، تنها الوهیم حضور دارد

هر ابتدایی با همه‌ی ابتدایی بودنش، معمولا دارای زمینه و پیش زمینه‌هایی است که واقعه در آن اتفاق می افتد؛ زمینه بیشتر به زمان و مکان بستگی دارد و پیش زمینه به علل و عوامل. اما برای این لفظ در این جا هیچ زمینه‌ای نیست و پیش زمینه‌ی آن هم که الوهیم باشد در پرده‌ای از ابهام است. زمینه و پیش زمینه، قابل دیدن نیست. ذره‌ی بنیادینی هم در میانه نیست که ابتدا خدا آن ذره‌ی بنیادین را گسترش دهد و گیتی را بیافریند؛ حتی اگر الوهیم را تعبیر دیگری از همان ذره‌ی بنیادین تلقی کنیم، باز هم راز "ابتدا" همچنان تاریک و مکتوم می ماند.

با استناد به متن تورات و از منظر دینی، تنها این را می توان گفت که معنای "ابتدا" به دروازه‌ی ورود به هستی می ماند که بیرون این دروازه، تنها «الوهیم» حضور دارد و آن هم در تاریکی و غیر از او هیچ نیست، نه زمان است و نه مکان، نه ماده، نه ملکوت، نه عالم ذر که خدا پیمان خویش را با ما در میان نهد^۶ نه روشنایی و نه نور فروهرها و قدیسن.

الوهیم نیز که بیرون دروازه‌ی هستی و بیرون از زمان و مکان بود، با همان راز "ابتدا" هماهنگ و

یگانه می‌نماید؛ پیش از این به اشاره گذشت که ما با تکیه بر زمان و مکان است که می‌توانیم چیزی را به تصور در آوریم؛ حتی خیال کولی‌وش ما هم که هر لحظه از بامی بر بامی گذر می‌کند قادر نیست در بیرون این دروازه بالی بگشاید و چرخ بزند و آنچه را هم که در متون مزدایی در باره‌ی فراسوی این هستی می‌خوانیم، همه با کمک از استعاره‌ها و تمثیل‌هایی است که از همین جهان مادی و عینی به عاریه گرفته شده است. بنا بر این، مفهوم تاریکی در "ابتدا" را شاید بتوان از دو منظر متفاوت یا بهتر بگوییم در دو گمانه مورد تامل قرار داد؛ اول اینکه خدا یا همان بن‌مایه‌ی هستی، اولین گام آفرینش را در تاریکی و احتمالاً از راه آزمون و خطا انجام داده است. و دوم پذیرفتن این گمانه‌ی دیگر که مفهوم تاریکی در این داستان، ربطی به خدا ندارد و معطوف به نابسندگی نگاه انسانی است که نخستین گام آفرینش برای ما پوشیده و مکتوم مانده و به عنوان رازی ناگشوده، اندیشه‌ی ما را در چنبره‌ی خود گرفته است. ظاهراً برای هر دو گمانه می‌توان از خود متن شواهدی را بیان کرد.

در باره‌ی گمانه‌ی اول:

تاریکی و ندانم‌کاری تا حدودی در حوزه‌ی معنایی مشترکی هستند. روشنایی که نباشد، تلویحاً به این معنا است که طرحی از پیش آماده شده هم نیست. به این می‌ماند که الوهیم در تاریکی و از راه آزمون و خطا آفرینش خود را آغاز کرده بود؛ در این تعبیر، مفهوم تاریکی با مفهوم "شر" نیز می‌تواند ارتباط برقرار کند. بسیاری از وقایع شر، صرفاً به دلیل نیت و خواستِ خالق شر نیست بلکه می‌تواند نتیجه‌ی همان تاریکی و ندانم‌کاری باشد. بنا بر این چون اولین گام آفرینش در تاریکی انجام گرفته بود ممکن است همراه با خلل و خطا هم بوده باشد.

پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین که الوهیم روشنایی را می‌آفریند، آن را نیک می‌یابد و از تاریکی جدا می‌کند همچنین مدام بر خوب بودن آفرینش خود تاکید می‌کند. آفرینش به این‌گونه دوام یافت تا آن روز که نوبت به آفرینش آدم رسید:

و خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید، و گفت بارور و کثیر شوید.

در این اسطوره، آدم، آخرین آفرینش خدا بود که در روز ششم انجام گرفت؛ و روز هفتم خدا از همه‌ی کار خویش آرامی گرفت و این روز را مبارک خواند. شماره‌ی هفت برای روز هفتم، به معنای تمامیت است؛ مثل دایره‌ای کامل که هر نقطه‌اش هم آغاز است، هم انجام، گویا از روزگاران دور و در اغلب اسطوره‌ها عدد هفت اشاره‌ای به تمامیت بوده مثل هفتخوان رستم، هفت آسمان، هفت کشور، و....

در این روز هفتم که هستی در تمامیت خود پدیدار شد، الوهیم (خدا) نامی دیگر هم یافت، این نام تازه یهوه (خداوند) بود. "یهوه" را ضمیر سوم شخص از مصدر «بودن» دانسته‌اند؛^۷ در این نام،

هستی و خداوند درهم تنیده و یگانه می‌نمایند.^۸ البته با تاکید بر این نکته که "هستی" غیر از هستنده‌ها باشد؛ ظاهراً ما هر کدام بارقه‌ای از هستی پیدا کرده‌ایم اما آیا ما خود "هستی" هم هستیم؟
بعدها یهوه، خداوند قوم اسرائیل شمرده شد؛ درست‌تر شاید این باشد که الوهیم و یهوه، دو نام برای دو موقعیت شمرده می‌شود. مانند کسی که در نسبت با ساختن بنایی «معمار» نامیده می‌شود و در نسبت با فرزندانش «پدر».

در عین حال که خداوند خدا، روز هفتم و آفرینش خود را مبارک خوانده بود برخی نشانه‌ها در متن تورات هست که انگار این خوش‌بینی و تاکید در مورد خوب بودن همه چیز، چندان هم پایدار نبود. پدیدار شدن درخت معرفت به نیک و بد در میان باغ زندگی، شاید تمثیلی باشد از این که خیر و شر در ذات هستی نهفته است و با آنکه خدا می‌گوید همه چیز بسیار نیکو است اما میوه‌ی این درخت طعم دیگری دارد و انگار خوردن از میوه سبب باز شدن چشم آدم به شرارتی هست که در بهشت خدا پنهان است. این که خداوند خدا آدم را منع می‌کند که از آن درخت نخورد به این می‌ماند که دوست ندارد نقصی یا آن مایه‌ی شر به چشم بیاید.

در این داستان بعد از اینکه آدم از میوه‌ی معرفت به نیک و بد می‌خورد و چشمانش باز می‌شود، چند اتفاق عجیب رخ می‌دهد، آدم عریانی خویش را می‌بیند؛ از این عریانی در برابر خداوند هراسان می‌شود و خود را در پس درختان پنهان می‌کند.

ظاهراً در اینجا، باز شدن چشم، دیدن عریانی، و پنهان شدن از حضور خدا، با هم مرتبط هستند. منظور از معنای عریانی در این داستان، احتمالاً اشاره به آشکار شدن آلت تناسلی آدم است؛ چیزی که در رفتارهای زیستی اغلب جانوران و همچنین در اسطوره‌های کهن، برتری بر رقیب و حکومت و فرمانروایی بر دیگران، با این نماد به نمایش می‌آید. این نماد در بستر تاریخ با اشکال متفاوت دیگری ظهور و نمود پیدا کرد، مانند عصای حکومت در دست پادشاهان و فرمانروایان که در تورات هم بارها از آن یاد شده است؛ این نماد صرفاً به امری شهوانی و جنسی اشاره ندارد بلکه به قدرت و هوشمندی فرمانروا نسبت به رقیب هم مربوط می‌شود. به تعبیر دیگر، نمادی برای نشستن در جایگاه پدر و فرمانروایی بر قوم و قبیله.

عریانی آدم در پیشگاه خدا از این منظر، البته با حاکمیت خدا و مطیع بودن آدم در برابر وی، در تعارض قرار می‌گیرد.^۹ برای فهم بهتر این داستان، شایسته است که "آدم" را به عنوان سرنمون^{۱۰} در نظر بگیریم که ویژگی‌های همه‌ی آدم‌ها را در خود دارد همانگونه که در قرآن آمده است.^{۱۱}
بنا بر این محتمل است که پنهان شدن آدم از حضور خدا به هنگام عریانی، از شرم نبوده باشد بلکه از ترس بوده است و این را در گفت و گوی آدم با خدا هم می‌بینیم که گفته بود:

«خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: کجا هستی؟ گفت چون آوازت را در باغ شنیدم ترسان

گشتم، زیرا که عریانم»

جانوران دیگر هم در حضور خداوند عریان هستند اما نه شرمی دارند و نه ترسی. شاید از آن جهت که خود را رقیب خداوند نمی‌بینند. تنها آدم بود که شبیه خداوند آفریده شده بود و این امکان بالقوه را داشت که با خداوند به رقابت برخیزد و آفریدگار خود را از سلطنت بر مردمان خلع نماید. این از نظر خداوند همان شرارت و بدی بود که باید در برابر آن کاری می‌کرد:

و خداوند خدا گفت: همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند سپس زمین و همه‌ی چیزهایی که قبلاً بسیار نیک توصیف شده بود، از سوی خدا ملعون خوانده می‌شود و بهشت و باغ عدن هم ناپدید می‌گردد چنان که انگار چنان بهشتی وجود خارجی نداشته و جز تصویری خوش‌بینانه بیشتر نبوده است. همچنین خداوند کروبیان خود را با شمشیرهای آتشبار پیرامون درخت جاودانگی می‌گمارد و مرگ را به عنوان سرنوشت محتوم برای رقیب خود آدم، رقم می‌زند احتمالاً این‌گونه بود که ترس بر وجود آدم مستولی گردید و ناگزیر شد عورت خود را بیوشاند. پوشاندن عورت معنایش سر نهادن به اراده‌ی خداوند است، و همین سر نهادن اندکی از لعنت خدا کاست و برکتی نسبی را نصیب آدم کرد.

مطابق روایات تورات، داستان طوفان نوح و پشیمانی خدا از آفرینش، به آن سبب بود که جباران بسیار در زمین پدید آمده بودند که خداوند را مطیع نبودند از این جهت لعنت خداوند و ظلمت مرگ آنان فرو گرفت اما نوح که مردی عادل و خداترس بود مورد توجه خداوند قرار می‌گیرد و بهانه‌ای می‌شود برای بقای آفرینش. در پرده‌ای دیگر از داستان نور و ظلمت، قوم لوط را می‌بینیم که پیش از هلاک شدن همه به کوری مبتلا می‌شوند، این‌گونه کوری به هر حال فرو غلطیدن در وادی ظلمت شمرده می‌شود.

مفهوم برکت و لعنت را که از سوی خداوند بر انسان اعمال می‌شود، می‌توان معادل همان بهشت و دوزخ یا نور و ظلمتی تلقی کرد که در آیین مزدایی و اسلام طرح شده است. برکت یافتن از سوی خداوند، یعنی از روشنایی هستی و امکانات زندگی برخوردار شدن؛ و رسیدن به پیری در کمال نعمت و شادمانی. برای مرگ هم پاسخی نسبتاً قانع کننده پیدا شد، کسانی که احکام او را نصب‌العین قرار دهند، به جای بازگشت به ظلمات مرگ، روانشان زندانی ظلمت خاک نخواهد شد بلکه در جان آیندگان تداوم پیدا خواهد کرد. داستان ابراهیم و عهد خداوند با او، مبتنی بر همین رویکرد است. در آن عهد، خداوند به ابراهیم وعده می‌دهد او را در آیندگان و در ذریت او کثیر کند. و لعنت از سوی خداوند، یعنی فرو غلطیدن به جایی که ظلمات است و فشار دندان. همچنین به نقل از سموئیل می‌خوانیم که:

پای‌های مقدسین خود را محفوظ میدارد، اما شیران در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد

قوم خداوند:

پیش‌تر به اشاره گذشت که معنای "یهوه" با هستی و بودن مدام، یگانه است، او که بوده و هست و خواهد بود. همچنین بارها در تورات و ضمائم آن، خداوند(یهوه) اسرائیل را قوم خویش خوانده است. بنا بر این چندان دور از انتظار نیست که خداوند همان گونه که خود ابدالآباد است، قوم خویش را نیز در این گیتی تداومی ابدی ببخشد. نام‌هایی مانند قوم، قبیله، و ملت بیان‌گر هویت جمعی هم هستند. اسرائیل با اینکه لقب یعقوب بود اما به دلیل کثیر شدن و تداوم یافتن در جان آیندگان، نامی برای قوم می‌شود.

در تورات سه قلمرو درهم تنیده مطرح شده است که عبارتند از ۱- یهوه / ۲- سرزمین موعود / ۳- قوم / در پاره‌ای موارد نیز قوم و اورشلیم درهم تنیده می‌نمایند و یهوه به جای کلمه‌ی قوم، اورشلیم را مورد خطاب قرار می‌دهد که کانون اصلی سرزمین موعود بود.

بنا بر این لفظ قوم، اشاره به هویت جمعی است نه یک فرد خاص. هویت جمعی، هم شامل زندگان یک قوم می‌شود و هم مردگان آنان و هم سرزمینی که در آن زیست می‌کنند. افراد قبیله در صورتی که قوانین یهوه را رعایت کنند و برکت خداوند شامل آنان شود، این امتیاز را خواهند یافت که پس از مرگ به قوم خویش ملحق شوند و همچون چراغی روشن در جان آیندگان فروزان باشند. مطابق روایت تورات، ابراهیم و یعقوب از کسانی بودند که به قوم خویش پیوستند و لایه‌ای از لایه‌های درخت تنومند قوم شدند.^{۱۲}

مدفون شدن جسم در سرزمین آباء و اجدادی هم نمادی دیگر از پیوستن به قوم خود است. ابراهیم، ساره، اسحاق و یعقوب همه در همان سرزمینی مدفون شدند که ارض موعود نام گرفته بود. در داستان خروج بنی‌اسرائیل از مصر، با آنکه حدود چهارصد سال از مرگ یوسف می‌گذشت در عین حال بنی‌اسرائیل استخوان‌های یوسف را از خاک مصر به سرزمین مقدس خود انتقال می‌دهند تا او نیز با قوم خود همراه باشد.

از این جهت، قوم به مثابه‌ی مادر همه‌ی افراد قبیله می‌ماند. همچنین قوم و قبیله و طایفه و زیستگاه، به لحاظ معنایی مؤنث می‌باشد و مادر تمامی افراد دانسته شده است. در زبان پارسی هم که وطن خود را «مام‌میهن» می‌گوییم اشاره به همان وجه مادرانگی سرزمینمان است.



در این ساختار که هم قوم و هم سرزمین، مادر افراد شمرده می‌شود، رهبری و فرمانروایی بر قوم، به

معنای شوهر قوم و پدر افراد قبیله هم می‌باشد و هنگامی که یهوه اسرائیل را قوم خود می‌شمارد، همزمان خود را شوهر قوم و پدر افراد قوم هم می‌داند.

با این شرح مختصر می‌توان دریافت که چرا در اغلب فرهنگ‌ها آسمان مذکر دانسته شده و زمین مؤنث، و چرا روح خداوند مذکر و آسمانی دانسته شده و نفس انسان مؤنث و زمینی.^{۱۳}

در این تعبیرها، زمین و انسان تنها به نور خداوند روشن می‌شود. بعدها در تعبیرهای انجیل خواهیم دید که پدر آسمانی، همان پدر مسیح تلقی شده که مادر وی از جنس زمین است.^{۱۴}

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان گفت که مفهوم "قوم خداوند" که برای اسرائیل در تورات آمده، پیوند قوم را با "بودن ابدالآباد" در همین زندگی و همین هستی بیان می‌کند. از این جهت چیزهایی مانند آخرت و بهشت و تن‌پسین در اسفار خمسه‌ی تورات دیده نمی‌شود

این را هم می‌توان فهمید که در نظام پدرسالار، همان‌گونه که پدر خانواده خود را فرمانروای خانواده و فرزندان خود می‌داند خداوند هم خود را فرمانروای قوم و پدر افراد قبیله می‌شمارد. بنا بر این رقابت میان خداوند و «پدر=والد» نیست بلکه رقابت میان خداوند و کسانی بوده است که خود را پدر قوم و فرمانروای قوم می‌شمردند.^{۱۵}

تاریخ ما و دیگر اقوام، خاطره‌های بسیاری از فرمانروایان نقل می‌کند که خود را مالک زمین و فرمانروای قوم می‌شمردند. در تورات بارها تکرار شده است که اگر فردی از افراد قوم احکام و قوانین یهوه را خوار بشمارد از قوم خود منقطع می‌شود. منقطع شدن از قوم، یعنی کسی که خودش و فرزندانش چنان از میان بروند که یادی، نامی و اثری از او در آیندگان باقی نماند. بیشترین تاکید خداوند در مورد احکام، به پرستش خود او مربوط می‌شود و اینکه خداترس باشند و از فرمان‌های او ذره‌ای به چپ و راست منحرف نشوند.

هنگامی که بنی اسرائیل به تقلید از اقوام دیگر خواستند پادشاهی برای خود تعیین کنند، سموئیل نبی با آنان مخالفت ورزید و چون قوم برای خواسته‌ی خود اصرار کردند، سموئیل شکایت نزد خداوند برد و خداوند به تلخی گفت:

آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.

شرح مفصل این داستان را پیش از این در مقاله‌ای با عنوان نبوت و پادشاهی نوشته بودم و تکرار آن را در این مجال ضروری نمی‌نماید،^{۱۶} به تعبیر دیگر، قوم که به مثابه‌ی کنیز سوگلی یهوه می‌باشد، چشم به مردانی دارد که از دامن خود زاده است، این مانند نوعی زنای با محارم هم تلقی می‌شود. گاهی هم چشم به فرمانروایانی از قبایل دیگر دارد. درست از همین جا است که گاهی «قوم» به زنی فاحشه تشبیه شده است که از پی خدایان دیگر می‌رود. در کتاب حزقیال، این مضامین به صراحت آمده است و همچنان که شوهری رنجیده خاطر از رفتار همسر زناکار خویش به تلخی گلایه می‌کند، یهوه نیز از

قوم خود به همان شیوه گلایه دارد و او را زناکار می‌خواند.

پشیمانی‌های مکرر خداوند از آفرینش و قهر و آشتی‌های او با قوم خویش، می‌تواند تاییدی بر همان گمانه باشد که شاید پیش از آفرینش، طرحی روشن و نقشه‌ای حساب شده در میان نبوده است و داستان آفرینش، از تاریکی آغاز شده، با آزمون و خطا پیش آمده، و به مرور صیوررت یافته است.

به تعبیر دیگر، خداوند تورات، قادر مطلق است اما دانای مطلق نیست. این سخن به شرطی اعتبار خواهد داشت که خاستگاه روشنایی و دانایی را یگانه و مشترک تلقی کنیم و تاریکی و بی‌دانشی را در قلمروی دیگر. شرارت را نیز با نادانستگی و تاریکی هم‌خانه دانسته‌اند.

گلایه‌های ایوب از خداوند یکی هم این است که او با شریران به مشورت نشست است. منظور از شریران، شیطان است که خداوند در گفت و گوی با او تصمیم می‌گیرد تا ایوب را بیازماید که آیا واقعا خداترس است و خداوند را دوست خود می‌شمارد؟ یا اینکه حق با شیطان است؟ به همین جهت ایوب صراحتاً به خداوند می‌گوید که در مشورت با شریران این مصیبت‌ها را برایش رقم زده است.

به نظر می‌رسد نویسندگان گمنام کتاب ایوب، نخستین کسانی هستند در تاریخ یهود که با بیان داستان ایوب توانسته‌اند ندانم‌کاری‌های خداوند را به خودش و به قوم نشان دهند و این‌که چگونه خداوند با همین ندانم‌کاری‌ها شیطان را مشاور خود قرار می‌دهد. هنوز راه درازی در پیش بود تا در تلقی‌های دینی، خداوند را منزّه بخوانند و شیطان را از درگاه او دور نمایند.

تحول در تلقی از خداوند

در عین حال، آن روایت نسبتاً تلخ اندک اندک در بخش‌هایی دیگر از عهد عتیق، جای خود را به نوعی خوش‌بینی می‌دهد؛ مانند آنچه در کتاب امثال سلیمان آمده که تا حدود زیادی به همان روایت مزدایی از آفرینش نزدیک می‌شود. بعدها در عهد جدید و به ویژه در انجیل یوحنا خواهیم دید که داستان نور و ظلمت در آفرینش چه اندازه با روایت مزدایی در بن‌دهش نزدیک‌تر می‌شود.

در روایت مزدایی، آفرینش در دو مرحله اتفاق افتاده بود. ابتدا دو مینوی همزاد پدید آمده بود و خیر و شر در فراسوی آفرینش گیتیانه وجود داشت و همه‌ی چیزهایی که قرار بود در گیتی پدید آید قبلاً در مینوی روشنایی یا ملکوت پدیدار شده بود تا در مقابله با اهریمن تاریک قرار گیرد. از برخی جهات «سپنت مینو» مانند طرحی و نقشه‌ای روشن بود که مهندس ساختمان تدارک می‌بیند و سپس مطابق همان نقشه، بنای مورد نظر خود را پدید می‌آورد. همچنین مینوی روشنایی، یا سپنت مینو، بن جهان مادی و زیربنای مُلک شمرده می‌شود.

در کتاب امثال سلیمان که در نزد یهودیان جزو آثار «کتوبیم»^{۱۷} شمرده می‌شود مقدمات این تغییر نگرش را در آیین یهود می‌توان مشاهده کرد. آنجا که حکمت به مثابه‌ی نوری معنوی سخن می‌گوید:

خداوند مرا مبداء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش، از ازل. من از ازل برقرار بودم، از

ابتدا پیش از بودن جهان. هنگامی که لجه‌ها نبود من مولود شدم، وقتی که چشمه‌های پر از آب وجود نداشت. قبل از آنکه کوه‌ها برپا شود، پیش از تل‌ها مولود گردیدم. چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ربع مسکون را. وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرار داد. وقتی که افلاک را بالا استوار کرد، و چشمه‌های لجه را استوار گردانید. چون به دریا حد قرار داد، تا آنها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد.

آنگاه نزد او معمار بودم، و روز بروز شادی می‌نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می‌کردم.^{۱۸}

در باره‌ی گمانه‌ی دوم

گمانه‌ی دوم این بود که تاریکی، معطوف به نابسندگی نگاه انسان و جدال اندیشه با راز ناگشوده‌ی آفرینش است. اگر بپذیریم که حاصل روشنایی برای انسان، دیدن است، بنا براین آنجا که انسان بودن چیزی را احساس می‌کند اما قادر به دیدن آن نیست، تا حدودی می‌تواند همان نابسندگی نگاه انسان را به یاد آورد. داستان موسی و تمنای او برای دیدن خداوند، هم در تورات و هم در قرآن آمده است و در هر دو متن پاسخ منفی است:

و گفت روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.^{۱۹}

در این قصه، هرگاه خداوند برای گفت و گو با موسی به اردوی بنی اسرائیل می‌آمد یا موسی برای گفت و گو به طور سینا می‌رفت، قوم جز ابری غلیظ و تاریک چیزی نمی‌دیدند. این روایت تورات پیش از آنکه داستانی واقعی باشد بیشتر به یک تمثیل می‌ماند تا همان نابسندگی نگاه انسان به یهوه یا به هستی را یاد آور شود. انگار آن ابر سیاه غلیظ، پرده‌ای است بر چشم انسان. و همین پرده‌ی تاریک است که سبب می‌شود تا انسان اسیر پندارها شود.

بنا بر این، داستان آفرینش و چپستی خداوند را که در تورات آمده، تلویحا می‌توان داستانی مبتنی بر تلقی انسان دانست و نه دانش ازلی خدا؛ و قلمرو تاریکی را می‌توان با قلمروهای پوشیده از ذهن انسان مرتبط دانست. در همان آیه‌ی اول از کتاب پیدایش، هنگامی که از لجه و تاریکی می‌گوید، می‌توان گفت که صحنه آرای داستان توسط انسان انجام گرفته است:

زمین تهی بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت

"لجه" دور از ساحل است، آنجا که اقیانوس‌ها ژرفایی ناپیدا دارند؛ آنجا برای مردم آن روزگار قابل دسترسی نبود.^{۲۰} ظاهرا در آن روزگاران که این آیات مرقوم می‌شد، هنوز انسان نمی‌توانست پای خود را از این سوی اقیانوس به آن سوی اقیانوس بگذارد. شاید از این جهت بود که آن سوی دریاها را اگر هم کرانه‌ای بود، آن کرانه با عبور از ظلمات هراس‌انگیز و در حال و هوای خیال و اسطوره میسر می‌شد. داستان گیل‌گمش که اسطوره‌ای بابلی بود و ظاهرا پیش از شکل‌گیری تورات پدید آمده بود، همین

صحنه‌ها را به ذهن متبادر می‌کند.^{۲۱}

در اینجا با دو موضوع مواجه می‌شویم، یکی تلاش انسان برای درک ساز و کار آفرینش و به ویژه فهم این که مقصود آفرینش چه بوده است، و دیگری صحنه پردازی‌هایی که کاتبان متناسب با دانش آن روزگار تدارک دیده بودند و اغلب با بهره گرفتن از نیروی تخیل نیز بوده است. بدیهی می‌نماید که خطاهایی در بیان این داستان رخ داده باشد.

یکی از ویژگی‌های تاریکی این است که آدمی روابط میان اتفاقات و عوامل پنهان آنرا نمی‌تواند ببیند. بنا بر این ممکن است برخی حواث که ساز و کارش برای انسان پوشیده بوده به عنوان معجزه از سوی خداوند تلقی شود. شاید پیشینیان دارای قدرت تخیل قوی‌تری از ما بوده‌اند اما این را می‌دانیم که دانش آن روزگار، هنوز قادر نبود حجاب از ساز و کار برخی وقایع برگردد. احتمالاً همین مسئله سبب شده است که راست و دروغ، یا درست و نادرست در طرح آن وقایع با هم بیامیزند.

نور و ظلمت در زندگی گیتیان

در آیین مزدایی، روشنایی مربوط به سپنت مینو و هرمزد بود و تاریکی مربوط به قلمرو اهریمن. این هر دو، بنیانی و ریشه‌ای مینویی داشتند، انسان که دارای فره‌ری مینویی بود روشنایی خود را از همان مینوی هرمزد می‌دانست و با همین روشنایی بود که می‌توانست خود را برای روز پسین و همپرسگی با هرمزد آماده کند. بنا بر این اهمیت روشنایی و کاربرد آن برای رسیدن به بهشت و مینوی هرمزد بود.

اما در روایت تورات، روشنایی پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین پدید آمد برای دیدن و تمیز نهادن در همین گیتی. بنا بر این روشنایی و ظلمت، کارکردی گیتیان دارند و امری مینویی و معنوی نیست. آنجا که قوم (بنی اسرائیل) قصد خروج از مصر دارند برای رسیدن به سرزمین موعود، یهوه راه آنان را روشن می‌کند و اردوی بنی اسرائیل در روشنایی راه می‌روند و سپاهیان فرعون در تاریکی سرگردان می‌شوند: خداوند به موسی گفت: دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی‌ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی‌ای که بتوان احساس کرد پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد و یکدیگر را نمی‌دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکن‌های ایشان روشنایی بود.

به روایت تورات، این اعجاز در طول سفر بنی اسرائیل و در صحرای سینا همچنان ادامه داشت. اگرچه می‌توان با نگاهی معنوی تاویل دیگری هم از این داستان داشت، اما آنچه بیشتر به ذهن متبادر می‌شود همان است که روشنایی یهوه، ربطی به ملکوت و عالم معنا و آخرت نداشت، بلکه برای رسیدن به سرزمین موعود و تداوم حیات در همین زندگی گیتیان بوده است. "شخینا" به معنای نور خداوند، در همین جهان و در چهره‌ی مومنان پدیدار می‌شود. چیزی به عنوان رستاخیز، "تن پسین" و ملکوت جدای از مُلک چندان مورد نظر نیست.

اگر حساب و کتابی هست و اگر بخشش و انتقامی از سوی خداوند برای انسان مقرر شده، همه در این جهان عینی و مادی خواهد بود. در عین حال به نظر می‌رسد که بعدها و پس از فراز و فرودهای بسیار، علمای تورات در آموزه‌های خودشان که در تلمود جمع آوری شده به عالم پس مرگ هم پرداختند و بهشت و دوزخ هم تا حدودی جای خود را در فرهنگ یهود باز کرد.

هفتم تیرماه ۱۳۹۳ / مشهد

ویرایش مجدد در بهمن ۱۳۹۹

پی‌نوشت‌ها

- ۱- گنجینه‌ای از تلمود، تالیف: ای، کهن. ترجمه‌ی پارسی، بخش وحی و الهام
- ۲- همان، صفحه‌ی ۱۶۲، و همچنین: ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد دوم، ترجمه‌ی پارسی، چاپ اول، صفحه‌ی ۶۷۵
- ۳- احتمالاً از این جهت تورات شفاهی را تلمود هم نامیده‌اند که معنای درس و بحث و آموزش در آن است.
- ۴- مفاهیم بهشت و دوزخ و عالم پس از مرگ نیز در همان مجموعه‌ی تلمود پدید آمده است.
- ۵- ظاهراً اولین تورات مکتوب در روزگار هخامنشیان صورت پذیرفت و نقل است که در همان دوران از عبری به آرامی هم ترجمه شده است سپس در قرن سوم قبل از میلاد توسط شورایی هفتاد و دو نفره از عبری به زبان یونانی ترجمه شده است. این زمان، بعد از فتوحات اسکندر بوده است که بسیاری از مناطق خاورمیانه، بین‌النهرین و شمال آفریقا، در تسلط سلوکی‌ها بود و فرهنگ و زبان یونانی ترویج می‌شد. اکنون هم اغلب کسانی که خواسته باشند به کهن‌ترین متن اصیل تورات استناد کنند، ناگزیر به ترجمه‌هایی که منسوب به همان ترجمه‌ی هفتاد و دو تن باشد مراجعه می‌کنند
- ۶- عالم ذر، اشاره به آیه‌ی ۱۲۷ از سوره‌ی هفتم (اعراف)
- ۷- نک: الله و دنیای مدرن در همین بخش متون مقدس
- ۸- در این متن، هر جا نام خداوند، آمده مرادف یهوه است و هر جا نام خدا آمده مرادف الوهیم است
- ۱۰- archetype الگوی نخستین، کهن‌الگو، صورت مثالی
- ۱۱- رک: بخش فرهنگ واژگان / آدم
- ۱۲- پیدایش، باب ۲۵، اعداد، باب ۲۰
- ۱۳- نک: بخش فرهنگ واژگان، روح و نفس

- ۱۴- نک: مریم مادر کلمه، نوشته‌ی من، و انتشار از سوی نشر یادآوران
- ۱۵- نک: در باره‌ی خداوند، بخش هشتم، خدای پدر....
- ۱۶- رک: مقاله‌ی نبوت و پادشاهی در همین سایت
- ۱۷- کتوبیم، ظاهراً به نوشته‌هایی گفته‌اند که نه جزو تورات است و نه وحی و الهام انبیاء، نوشته‌های حکمت آموزی است که توسط کاتبان دینی یهود پدید آمده است و در مجموعه‌ی عهد عتیق به رسمیت شناخته شده است.
- ۱۸- کتاب امثال سلیمان، باب هشتم، ندای حکمت
- ۱۹- خروج، باب ۳۳
- ۲۰- برخی مفسرین جدید کتاب مقدس کوشیده‌اند تا لجه را به معنای بخار و ابر تعبیر کنند و تیرگی و تاریکی را به آن نسبت دهند شاید به این جهت که به لحاظ علمی خدشه‌ای به کلام مقدس وارد نشود
- ۲۱- اشاره به بخش پایانی داستان گیل گمش که پس از مرگ دوستش انکیدو و در جستجوی درخت جاودانگی، از دریا‌های مرگ عبور می‌کند تا خود را به «اوت‌نه‌پیش‌تیم» خدای پدر برساند و نشانی درخت جاودانگی را از او بگیرد. در داستان اودیسه اثر هومر نیز عالم ظلمانی که عالم مردگان است زیر دریاها تصویر شده است